



کتاب

www.ketab.ir

محمد محمودی نورآبادی
حمید اکبریور، رامین بابازاده
هادی معزی
محمد صادق
سعید صفارنژاد
محمد صادق زارع
عصر صادق
نقش
وفا
عطرسیب
جلد ۲۰۰۰
اؤل / دی ماه ۱۳۹۵
۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۱۴-۰-۶
۳۵۰۰۰ تومان

نویسنده
ویراستاران
مدیر هنری
تصویرگر
صفحه‌آرا
ناظر چاپ
ناشر
لیتوگرافی
چاپ
صحافی
شمارگان
نوبت چاپ
شابک
قیمت

ارتباط با ناشر: ۰۹۱۲ ۲۵۳ ۷۵۶۲
مرکز پخش: ۰۹۱۷ ۹۱۹ ۷۴۷۰
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

محمودی نورآبادی، محمد
آخرین بلخانی محمد، محمودی نورآبادی
قشقای - وضعیت عصر صادق، ۱۳۹۵
نویسنده: مصور (رنگی)
۳۰۰۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-971114-0-6

فیفا

کتاب نامه: ص ۵۰۹-۵۰۷؛ همچنین بصورت زیرنویس
قشقای - وضع سیاسی و اجتماعی
قشقای - سرگذشت نامه
قشقای - داستان

ایران - تاریخ - قرن ۱۴

DSR ۱۴۵۳ / م ۳۱۳، ۱۳۹۵

۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

۴۱۲۲۴۳۷

سرشناسه
عنوان و تکرار نام پدیدآورنده
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
بهاء

وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

فهرست

پنجره	۷
فصل اول • تلاش آخر	۱۱
فصل دوم • بهار ایلخانی	۳۱
فصل سوم • بی وطن	۷۹
فصل چهارم • اشک و اضطراب	۱۰۵
فصل پنجم • یاسالی	۱۱۱
فصل ششم • ایلخان چران	۱۲۳
فصل هفتم • تردید	۱۴۱
فصل هشتم • مسافر فرنگ	۱۴۹
فصل نهم • فراری های پایتخت	۱۷۳
فصل دهم • افسران قشقای - آلمانی	۲۱۹
فصل یازدهم • عاشق	۲۵۹
فصل دوازدهم • تلخ و شیرین	۲۸۱
فصل سیزدهم • عشق و وحشت	۲۹۳
فصل چهاردهم • نبرد سمیرم	۳۰۳

فهرست

فصل پانزدهم • عشق و آتش	۳۰۹
فصل شانزدهم • سفرزلول	۳۱۱
فصل هفدهم • فرار از برلین	۳۲۷
فصل هجدهم • میهمان قشقایى ها	۳۴۵
فصل نوزدهم • ترک ترکیه	۳۶۷
فصل بیستم • ناسیم	۳۷۷
فصل بیست و یکم • سوم آزادی	۳۹۷
فصل بیست و دوم • مال باخته ها	۴۱۷
فصل بیست و سوم • تردید و تقه	۴۲۷
فصل بیست و چهارم • اسیر خسرو خان	۴۴۳
فصل بیست و پنجم • رویارویی	۴۶۹
فصل بیست و ششم • آخرین ایلخانی	۴۸۹
کتاب نامه	۵۰۷
آلبوم تصاویر	۵۱۱

پنجشنبه

به: مردان و زنان من، خاصه جوانان پاک دل و حقیقت جوی قشقای بزرگ که سال ها در دامن کوه ها و چشمه ها، افتخار همسایگی با تیره ای از ایل رشیدشان را داشته ام.

اگر فرصت و یا حوصله تورق همه کتاب ها را نداشتید، همین یکی - دو صفحه را بخوانید...



- حواست باشد، پرداختن به موضوعات تاریخی کار آسانی نیست! تقریباً همه آن هایی که بنا بود درباره شخصیت های اصلی این اثر کمکی بکنند، این نظر را می دادند. ابتدا جدی نمی گرفتم، اما کم کم دیدم حق با همان دوستان بوده. کمی که جلورفتیم، دیدیم ای وای که تو چه مخمضه ای افتادیم! - همانا قبل از انقلاب، مشکل چندانی نداشت. کارمان دقیق از لحظه های ورود به اردوگاه پر حاشیه فیروزآباد و ماجراهای بعد از انقلاب گره خورد و عجب حاشیه ای هم درست شد. دوباره، دو اردو شکل گرفت؛ یک اردو شامل طرف داران سینه چاک «خان» می شد؛ - خیر آقا!... چه خطایی، چه کشکی؟ لطفاً به اسطوره ما نزدیک نشوید! اصلاً شما چرا نمی روید دزدی ها و راه زنی های ایل و تبار خودتان را بنویسید؟!...

این ها را رو در رو می گفتند؛ حالا پشت سر و در فضای مجازی چه خبر بود، بماند.

فیس بوکی ها هم که خودشان را همه دنیا می دیدند؛ یعنی همان حکایت مورچه و کاسه آب و دنیا. آدم اصلاً باور نمی کرد در عصر گردش آزاد اطلاعات، آزادی بیان و هزار رقم اصطلاح دهان پرکن این شکلی، نشود درباره شخصیت های دخیل در وقایع استان و کشور نوشت.

اردوی این طرف هم جالب بود؛

- شنیدیم بنای بر تظهير خسرو قشقایی داری ؟ نکند دیوانگی کرده، علیه نظام و انقلاب قلم بزنی!

این تا؛ متعادلش بود. یکی که آدم همه شناسی بود و شنیده بودم برویایی دارد، از پشت تلفن از که، در رفته بود و داد می زد؛ «شنیدم برداشتی نوشتی طرف فقط سیگار می کشید! خراسان سر کردی مرد حسابی؟ خیانت به قلم؟...»

این جور موافق فقط باید خاک دهانت را ببندی. واقعاً گاهی آدم می ماند چه بگوید. این بود که روی این ایلمانی رفتیم و آن قدر تلخ و شیرین شنیدیم، چشیدیم و نوشتیم تا رسیدیم به پایان «آخرین ایلمانی». مجب قصه هایی هم داشت این ماجرا! آخر سر هم دیدیم زبان آلکن ما کارایی ندارد، بیهقی را انداختیم جلوتاً بگوید:

«... امروز که من ایسن تألیف می کنم، بیگانی اند که اگر به راندن تاریخ مشغول گردند، تیر بر نشانه زنند و به مردم نه بماند که ایشان سوارانند و من پیاده... و چنان واجب کندي که ایشان بنوشند و من بیاموزم و چون سخن گویندی، بشنومی. و لکن، چون دولت ایشان را شغور کرده است تا از شغل های بزرگ اندیشه می دارند... پس من به خلیفتی ایشان این کار را پیش گرفتم...»

و اخبار گذشته را دو قسم گویند که آن راسه دیگر نشناسند... یا از کسی نباید شنید و یا از کتابی نباید خواند و شرط آن است که گوینده باید که ثقه و راستگوی باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است.

و در تاریخی که می کنم، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزئیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: "شرم باد این پیر را!" بلکه آن گویم که تا

خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند... و آن چه خواهیم راند،
برهان روشن با خویشتن دارم.»^۱



با تشکر از همه عزیزانی که چه در ایل غیور قشقایی و چه در خارج از آن، کریمانه و
بزرگوارانه حقیر را در این مسیر یاری کردند؛ حتی آن‌هایی که در دوازدوی «خان ستایی»
و «خان ستیزی»، کتاب را ندیده و نخوانده قضاوت مان کرده و فحش ها نثار مان کردند!
کمال بی انصافی است اگر از بزرگواری، صداقت و سخاوت چند نفری از هر دوازدو و
یابینان، نامی نبرده و تشکری نکرده باشیم.

از روی خوانین، اندر زها و نقطه نظرات آقای «داریوش خان بهادری قشقایی»،
راه گشا بود. «ریز خان جهانگیری» و «داریوش معصومی» هم بی تکلف و به دور از غرض
و مرض سخن گفتند.
بینابین دوازدو، در ناصرداری قره قانی «منابع خوبی در اختیارم گذاشت و
مشورت‌های ارزشمندی داشت.

در اردوی انقلاب هم «محسن» و «مرتضی شاپوریان» به دور از حب و
بغض‌های معمول، تلاش کردند مطالب‌شان به بهترین حقیقت و واقعیت آراسته باشد.
«کشواد» را اما جور دیگری باید قضاوت کرد، چرا که «استار او، داستان خودش را دارد.
او پای به ساحت و دنیای واقعی می‌گذارد و گاهی زمان‌ها و مکان‌های واقعی را دست‌خوش
تغییر و تحولی داستانی می‌کند. بی جهت نیست که وقتی پایان «جرا» رین بستی واقع در
خیابان رودکی شیراز رقم می‌خورد، کشواد نیز حیرت زده می‌شود. در نخستین کشواد
همین بس که کسی او را مؤاخذه نمی‌کند. نه در این دنیا و نه در سرای باقی...»

و در این مسیر پرفراز و نشیب، بیش از پیش آموختم «غمی که به خاطر حق‌گویی،
حقیقت‌جویی و روشن‌گری بردل و جان می‌نشیند، روح افزا و فرح‌بخش است. قلم
آنگاه که نوشت، دل به دریا زده تا نسل‌ها، آن گونه که خوش دارند، قضاوتش کنند...»

محمد محمودی نورآبادی